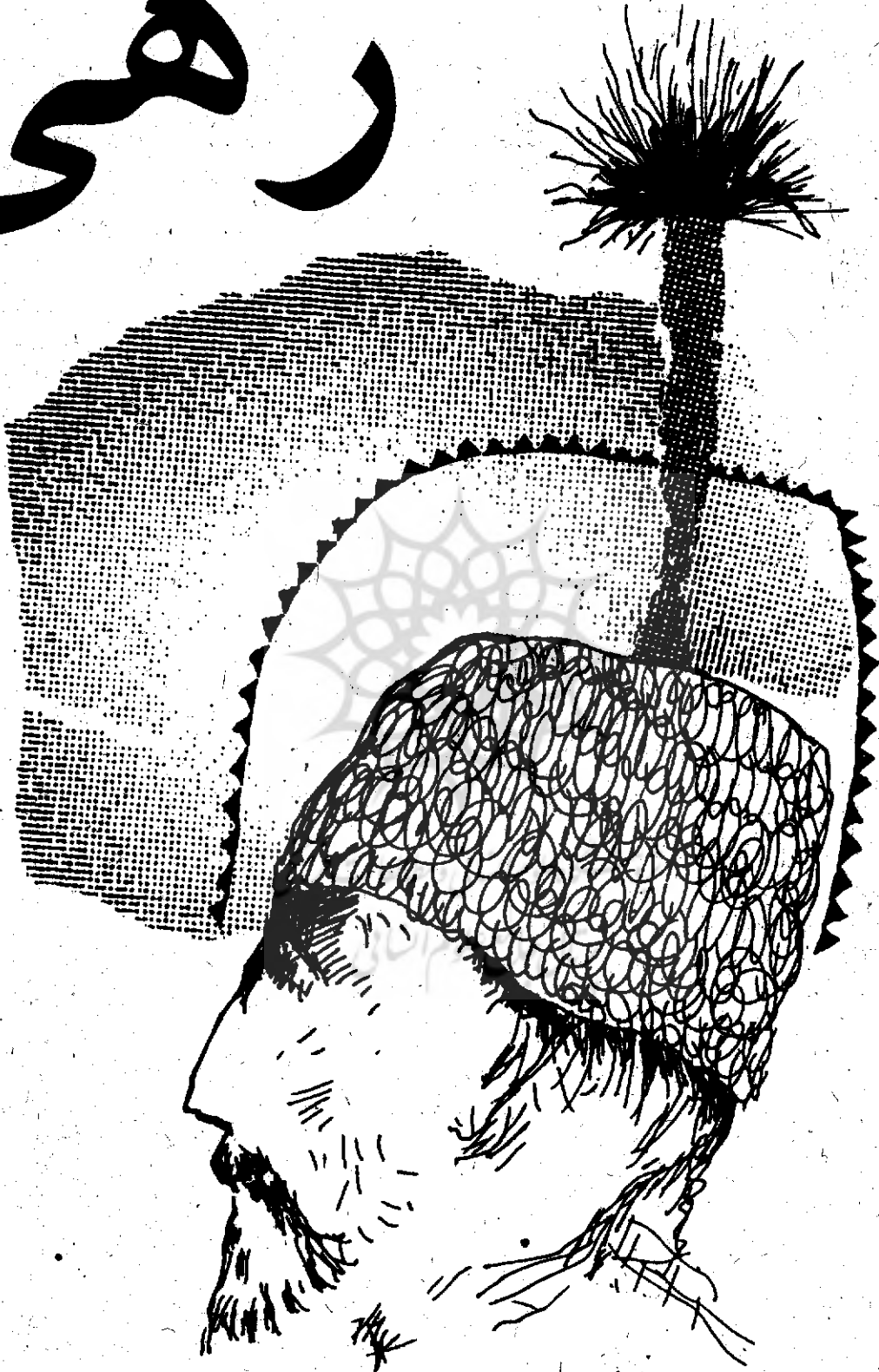


● مصطفی قلی زاده

زهی



مردان مرد

استادی دارد. عاشیقهای دیگر در مجالس جشن و سرور و عید و شادمانی و در خلوت و جلوت، اشعار او را با ساز و آواز می خوانند. سروده های عاشیق عزیز شهنازی، مشتمل بر موضوعات مذهبی، ملی، تاریخی، اجتماعی، حماسی، انقلابی و اخلاقی است. او از عاشیقهای پیشین آذربایجان به عاشیق قوربانی، عاشیق عباس توفارقانلی، عاشیق علسگر و خسته قاسم ارادت می ورزد و خسته قاسم را به سبب مشرب عرفانی اش بیشتر می پسندد.

دفتر اول دیوان اشعار استاد عاشیق عزیز شهنازی با نام بو تورپاقلی یام (از این خاکم) در سال ۱۳۶۹ در تبریز به چاپ رسیده است.

در اینجا اشعاری از این عاشیق و هنرمند بزرگ را می خوانیم:

• کونلوم

گوردون کی بیر کسین آزدیر ایلقاری
اوندان بیر آرز دولان آرالی، کونلوم!
مردلیک بیر آغاجدیر، بوداقی ایلقار
ایمان او بوداقدان بار آلی کونلوم!

Konlum

(gonul)

gordun ki bir kasin azdir ilqari
ondan bir az dolan arali gonlumi
mardlik bir aqajdir budaqi ilqar
iman o budaqdan bar ali gonlum

ای دل من! خذر کن

از آنکه سست پیمان است.

مردانگی و مروت، درختی است.

که شاخه اش وفای به عهد است و

میوه اش ایمان.

استاد عاشیق عزیز رامش شهنازی از عاشیقهای بلند آوازه آذربایجان در دوره معاصر است. پدرش مرحوم موسی در روستای «مزرعه جهانگیر» از منطقه هوران در قره داغ آذربایجان شرقی زندگی می کرد و در دوران جوانی در پی مخالفت با ظلم و جور اربابان و فئودالهای منطقه، از زادگاه خود گریخت و از مرز آذربایجان شرقی گذشت و به جمهوری آذربایجان رفت و ساکن شهر گنجه شد و در آنجا با خانواده ای ایرانی وصلت کرد.

بدین ترتیب عاشیق عزیز شهنازی در سال ۱۳۰۸ شمسی در گنجه از پدر و مادری ایرانی زاده شد. وی تا کلاس پنجم ابتدایی در آنجا تحصیل کرد و با ادبیات آذری و الفبای کریل آشنا شد. در سال ۱۳۱۷ به همراه عده دیگری از ایرانیان مقیم آذربایجان، به کشور خود ایران بازگشت. پس از اقامتی کوتاه در تبریز به شهرستان اهر رفت. در اهر ادبیات عرب، فارسی، قرآن و احکام را از مرحوم میرزا ابراهیم اهری فرا گرفت. آنگاه به همراه پدر و مادرش به زادگاه پدری خود بازگشت و به کارهای کشاورزی پرداخت. در آن روستا، هنرمندی به نام «عبدالسلطانی» زندگی می کرد که اهل هنر و موسیقی و شعر بود و ساز عاشیقی را خوب می نواخت. عاشیق عزیز شهنازی، به اقتضای علاقه ذاتی اش به شعر و موسیقی، نزد عبدالسلطانی می رفت و به آواز ساز او گوش می داد. وقتی عبدالسلطانی، شوق و ذوق فراوان او را به ساز دید، حاضر شد که هنر نواختن ساز را به وی بیاموزد. چنین بود که عاشیق عزیز، نواختن ساز را آموخت و سالها به تمرین و ممارست پرداخت. وقتی زمینه عاشیقی و سرودن شعر عاشیقی در او فراهم شد، به روستای حصار مسکین از توابع مسکین شهر رفت و در محضر مرحوم عاشیق اسد مسکین - که در هنر عاشیقی استاد، و شاعر نیز بود - به مدت دو سال رمز و راز هنر عاشیقی و سخنوری را فرا گرفت و بالاخره در نتیجه تلاش عاشقانه و خستگی ناپذیر، خود عاشیقی شاعر و هنرمند شد.

استاد عاشیق عزیز شهنازی، از سال ۱۳۴۸ به این سو در تبریز اقامت دارد. او در بین عاشیقهای آذربایجان به «استاد سخن» معروف است و برگردن اغلب عاشیقهای تبریز و آذربایجان حق

ایقاردان آز اولان چاتماز ایمانا
ظلم ائتمه فقیره، گوجون چاتانا
ظولوم یشده قالماز، دؤنر زامانا
سولار غنچه گولون سارالی کونلوم!

İlqardan az olan catmaz imana
zulm etma faqira gujun catana
zulum yerda qalmaz donar zamana
solar qunca gulun sarali gonlumi!

به گوهر ایمان دست نخواهد یافت
آنکه بر پیماناش استوار نیست.
ای دل! بر بینوایان ستم زوا مدار
چرا که بساط جور پایدار نمی ماند
و شکوفه های شادمانی ات پرپر می شوند.

مکافاتخانادیر بو دنیا اینان
چیخاجاق قاباغا یاخشی ایله یامان
«عزیز» دئییر مسکین قلبین سیندیرسان
سینارسان، اولارسان یارالی کونلوم!

mukafatxandır bu dünya İnan!
cixajaq qabaqa yaxşı İla yaman
«Aziz» deyir miskin qalbin sindirsan
sınarsan olarsan yaralı gonlumi!

ای دل من! باور کن
این دنیا سرای مکافات است
و هرکس جزای نیک و بد خویش را خواهد دید،
جان کلام «عاشیق عزیز» این استند
مبادا دلی را بشکنی چرا که خود را خواهی شکست.

• دنیا

دنیا بیر مئشه دیر انسان اودونچو
چوخلار اودون ساتیر، کوز آلیر گئدیر
نه ساتان یورولور، نه آلان دوپور
آخیردا بئش آرشین بئز آلیر گئدیر.

Dunya
dunya bir mesadır insan odunju
coxlar odun satir koz alır gedir
na satan yorulur na alan doyur
axirda bes arşin bez alır gedir

دنیا بیشه ای است و انسان هیزم شکنی در آن
بسیاری هیزم می فروشدند و آتش می خردند.
نه فروشنده خستگی می پذیرد، نه خریدار سیر می شود
عاقبت چند گز کفن می خردند و راهی می شوند.

ظلمکار آغادان بیر قول یاخشی دیر
چور کسیر وارلیدان یوخسول یاخشی دیر
کیم دئسه مئخت چوغول یاخشی دیر
ایماندان پایینی آز آلیر گئدیر.

zulmukar aqadan bir qul yaxsidir
coraksiz varlıdan yoxsul yaxsidir
kim desa muxannas coqul yaxsidir
İmandan payını az alır gedir

برده شریفترا از آزاده ستمگر است
و تهیدست بینوا ارجمندتر از ثروتمند بخیل
آن کس که سخن چینان را انسان می شمارد
بهره ای از ایمان نبرده است.

بیری تخته چیغیر اولور ظلمکار
بیری یالتاق اولور، بیلیمیر غیرت، عار
بیری ده دردینی دئینمیر آشکار
«عزیز» تک ایله ساز آلیر گئدیر!

biri taxa cixır olur zulmukar
biri yaltaq olur bilmir qeyrat ar
biri da dardını dıyanmır askar
«Aziz» tak alına saz alır gedir.

در دنیا یکی بر تخت مراد می نشیند و بر دیگران ظلم روا
می دارد.

آن یکی چاپلوسی را پیشه خود می سازد و نام و ننگ و غیرت
و عار را وا می نهد.

و دیگری چنان ناتوان است که نمی تواند حتی درفش را بیان
کند.

و ناگزیر، چونان «عاشیق عزیز» ساز به سینۀ خود می فشارد و
می نوازد.

• ساوالان بابا

باخیب غم ائيله مه «ساوالان» بابا
قوجامان تاریخی اقللریمیز وار
دوشمنین اوره بین سوکوب داغیدان
پولادان دا محکم اللریمیز وار.

Savalan baba
baxib qam eylama savalan baba
qojaman tarixli ellarımız var
duşmanın urayın sokub dağıdan
poladdan da möhkəm allarımız var

این چنین غمگناهان نگران مکن ساوالان پیرا
ما ایلی دیر سالیم، باتباری تاریخی.

• گۆرونمز

نامرد اولان کیمسه لرده
ناموس، غیرت، عار گۆرونمز
قونشو سونا کچ باخانین
قایسیندا وار گۆرونمز

gorunmaz
na mard olan kimsalarda
namus qeyrat ar gorunmaz
gonsusuna kaj baxanin,
qapisinda var gorunmaz

در وجود نامردان
اثری از غیرت و ناموس به چشم نمی خورد.
کسی که به همسایه خود گمان بد می برد.
هواره گرفتار نگون بختی و بیچارگی است.

مردلیگین سویون ایچه نه
دوستلارا سفره آچانا
یاخشی یامانی شیخه نه
دنیا هیچ واخ دار گۆرونمز

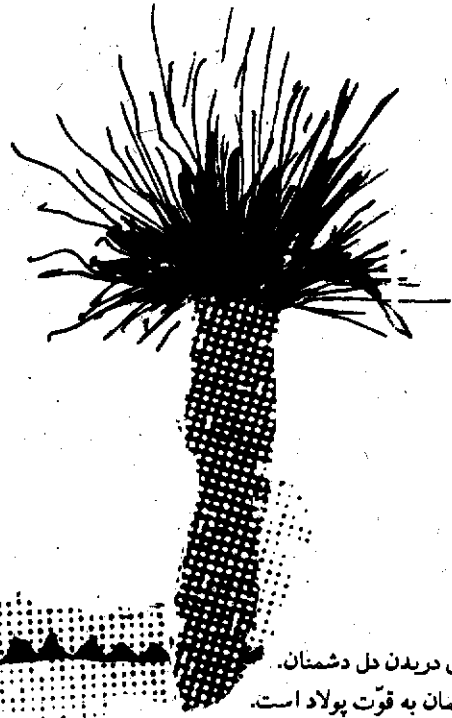
mardligin suyun icana
dostlara sufra acana
yaxsi yamani secana
dunya hec vax dar gorunmaz

برای آنکه از سرچشمه مردانگی آب خورده
و سفره ای برای دوستان خود گسترده باشد،
و نیک و بد روزگار را از هم تمییز دهد
دنیا هرگز تنگ نمی شود.

«عزیز» دئییر: قول اول مرده
آج یات، آل آچما نامرده
باشا چالار خیری- شرده
مردده بئله کار گۆرونمز.

«Aziz», deyir qul ol mardà
aj yat al acma na marda
basa calar xeyri sarda
mardda bela kar gorunmaz

عاشیق عزیز می گوید: غلام مردان باش،
گرسته بخواب، اما دست طلب به سوی نامرد دراز مکن.
چرا که او در هر خیر و شری بر سرت منت خواهد نهاد.
زهی مردان مرده، که هرگز چنین پستیهای از آنان سر
نمی زند!



و برای دریدن دل دشمنان.
دستانمان به قوت پولاد است.

دئمه داها یوخدور ایگید سیته نده
دورسادا نه قدر دشمن کمینده
دعوا میدانیندا، دؤیوش گونونده
دشمن بوینون بوران قوللاریمیز وار.

dema daha yoxdur igit sinanda
dursada na qadar dusman kaminda
da'va meydaninda doyus gununda
dusman boynun buran, qollarimiz var

گمان مدار که دامنه هایت از جوانمردان تهی شده است،

ساوالان!

به روز نبرد
گردن دشمنان گردنکش به دست ما شکسته خواهد شد.

«عزیز» هذیان دئمیر «ساوالان» بابا
بسله دی بین اوغلان، قیزا مرجا
دشمن تاب گتیرمز قویاندا دعوا
سدلری اوچوران سئلریمیز وار.

«Aziz», hazyan demir «savalan», baba
basladiyin oqlan qiza marhaba
dusman tab gatirmaz qopanda da'va
sadlari ucuran sellarimiz var

«عاشیق عزیز» هذیان نمی گوید ساوالان پیر!

بر پسران و دخترانت درود می فرستم.
دشمن هرگز تاب مقاومت نمی آورد
در برابر سیل سد شکن ما.